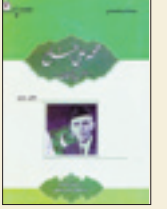


پیش‌خواب

به بهانه باز نشر زندگینامه «محمدعلی جناح» ترجمه استاد سید‌غلامرضا سعیدی

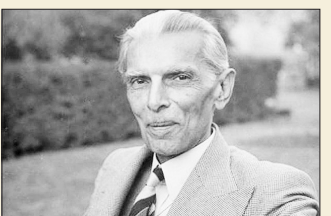
گامی در باز شناسی «مؤسس پاکستان»

■ **علی احمدی فراهانی**



است که به همت استاد سیدهادی خسروشاهی در ۱۰ مجلد نشر یافته است. رساترین معرفی دربارهٔ این اثر ازجمله تاریخی و مقدمه‌ای است که مترجم قید بر آن نگاشته است. استاد سعیدی در بخشی از دیباچه خود در این ترجمه آورده است:

«...عده‌ای از مبلغان اسلام از کوه‌های مرزی آسیا و گروهی دیگر از کرانه خلیج فارس به طرف هندوستان سرازیر شدند و سپس فرهنگ و علوم عالیه اسلامی و اصول حکومت را به مردم این سرزمین آموختند، در نتیجه در مدتی کمتر از هزار سال یکسوم مردم هند دین حنیف اسلام را در آغوش گرفتند و بر اثر پخش تعلیمات اسلامی و استقرار عدالت و امنیت، کشور هند سعادتمندترین و مرفه‌ترین کشور روی زمین شد. خلاصه گفتار اینکه تعلیمات عالیه اسلامی مانند گوهر درخشنده‌ای تابیدن گرفت و مردم دوردست را نیز مجذوب خود ساخت، ولی بعداً بر اثر تن پوری و عیاشی زمامداران و طبقات ممتاز مسلمانان هند به تدریج از حس و حرکت بازماندند و روح مقدس تعلیمات اسلام دچار رخوت و سستی شد. در چنین موقعی دست‌های ناپاک مردم مغرب‌زمین فرصتی به دست آورد و فتنه‌ها برانگیخت تا زمام حکومت را در دست گرفت و از آن پس نیز که فشار قدرت استعمار بر پیکر مسلمانان سنگینی کرد، در سال ۱۸۵۷ م. به امید تحصیل آزادی و شکستن طوق رقیبت قیام کردند، ولی تیر امیدشان به سنگ خورد و خون‌های گرانمایشان به هدر رفت، آنگاه بیش از پیش دچار انحطاط و زبونی شدند. در این موقع حساس و خطرناک رجالی از قبیل مرحوم سیداحمدخان نواب محسن‌الملک، وقارالملک و امثالهم برای نجات مسلمانان کمر همت بستند و به وسایل مقتضی که



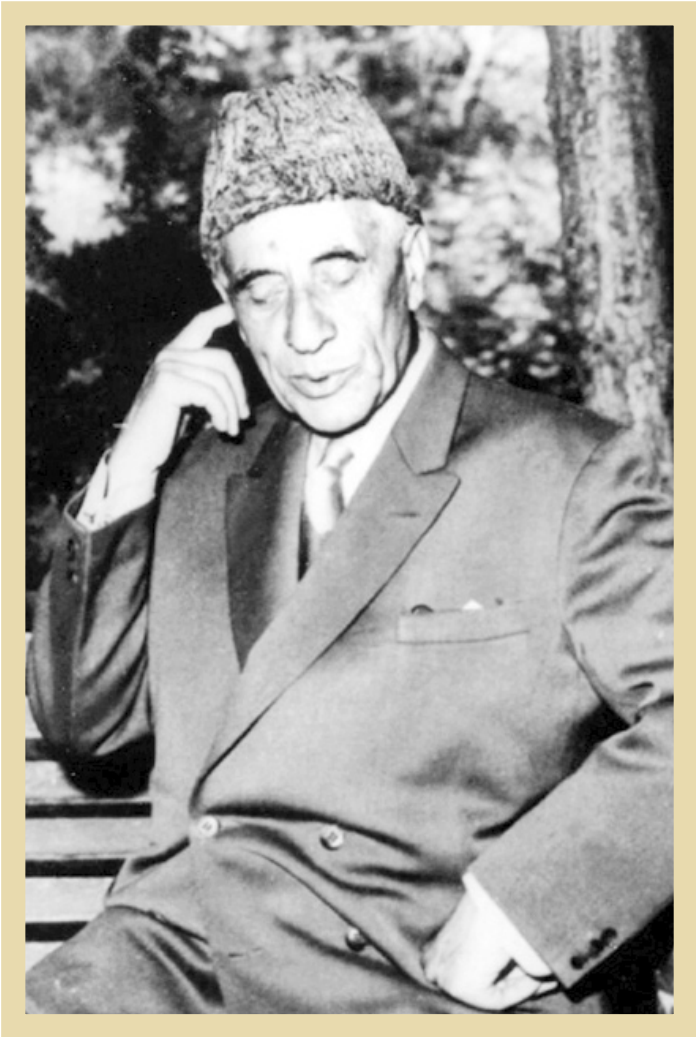
قائداعظممحمدعلی جناح

اهم آن نشر و توسعه فرهنگ در میان مسلمانان و سپس تأسیس حزبی سیاسی به نام «مسلم‌لیگ» اقدام کردند، سپس رجال فداکار دیگری از قبیل مولانا محمدعلی، شوکت‌علی، حکیم اجمل خان، حکیم انصاری و امثال آنان و بالاخره متفکر بزرگ اسلامی علامه محمد اقبال و مر علی قدر سیاسی لیاقت علیخان قیام کردند و رهبری کشتی توفانی مسلمانان را به عهده گرفتند و در روزهایی که پیکر نجف اسلام بر اثر فشار امپریالیسم غرب به حال احتضار افتاده بود و امپریالیسم نوظهور هندو تحت لوای کنگره می‌رفت که اسلام و ملیت مسلمانان و نور جاوید خدایی را در شبه‌قاره هند منطقی سازد، خدای بزرگ به حکم «مُرِیدُونَ لِطِیْفُوقَانْوَرِ اللّهِ بِأَقْوَامِهِمْ وَآلِهِ مُتَّبِعُونَ وَهُوَ لَوْ کَانَظَرُؤُن» (۱) مرد مضمم، مجهز و توانایی را به نام «محمدعلی جناح» برانگیخت و او را موفق ساخت تا آب رفته را به جوی بازگرداند و نگذارد منجمد اسلام، فداکاری‌ها و بر توفاشانی‌های غازیان، مبلغان، عارفان، معلمان و دانشمندان بزرگ اسلامی فدای جاه‌طلبی‌ها و خودپرستی‌های بت‌پرستان و جاودپرستان و مقهور ریاکاری‌ها و فریبکاری‌ها و گادوگری‌های فرقه اکثریت بشود. آری، این خطر به حقیقت از فشار ۲۰۰ ساله امپریالیسم غرب به درجات عنیف‌تر و شدیدتر بود و چه بسا ناظران بی‌طرف عقیده دارند اگر بصیرت، درایت و استقامت قائد اعظم و همکاران فداکار او نبود، یکصد میلیون مسلمان هند دچار همان سر نوشتی می شدند که نصیب مسلمانان اسپانیا شد. ... برای معرفی اجمالی از کتاب حاضر که ترجمه انگلیسی است، باید بگویم درباره زندگی قائد اعظم کتاب‌های متعددی نوشته شده، ولی امتیاز این تألیف در آن است که تحقیق موجز منبع در تاریخ حیات این مرد بزرگ و محصول دو سال مطالعات یک محقق خارجی است که دقیقاً وی بر طاقنه تألیفات گذشته و مستندات زیادی را - با بالغ بر ۳۰ جلد تألیفات گوناگون - مطالعه کرده و به‌علاوه طی دو سال گردش در هند و پاکستان با جمعی حدود ۴۰۰ نفر از معاصران قائد اعظم گفتگو کرده و از خاطراتشان بهره جسته است. به این دلیل شاید بهترین مرجعی باشد که علاوه بر تصویر واقعی گوشه‌هایی از شخصیت قائد اعظم صورت واقعی و منشا نیهت‌ها و تضاده‌ها و سیر حوادث شبه‌قاره هند و پاکستان را به‌طور اختصار شرح کرده و توضیح داده است.»

■ **پی‌نوشت:**

۱- قرآن کریم، سوره صف، آیه ۸

سیدضیاءالدین طباطبایی پس از بازگشت از فلسطین



سیدضیاءالدین طباطبایی و **منطق دست یازیدن به پوشینه ایرانی**

فضایل کلاه‌پوست‌ورذایل شاپو!

■ **شاهد توحیدی**

سیدضیاءالدین طباطبایی در مهرماه ۱۳۲۲از فلسطین به ایران بازگشت چراکه اندکی قبل، به عنوان نماینده یزد در مجلس شورای ملی انتخاب شده بود. وی در بازگشت به ایران، بر خلاف متظاهران به روشنفکری، کلاه‌پوست بر ر نهاد و از سوسی برخی همگانش مورد شامت قرار گرفت. وی در ۲۲مهرماه جزوهای به نام «شعائر ملی» را منتشر کرد که پاسخی به جماعت معترض تلقی می‌شد. مقالی که پیش رو دار بدیده باز خوانی و تحلیل بخش‌هایی از این جزوه نیاب می‌برد.

■ **جرایب گزینش کلاه پوست**

عمده تحلیلگران تاریخ معاصر ایران، سیدضیاءالدین طباطبایی را از عوامل شاخص بسط نفوذ دولت انگلیس در ایران می‌پندارند، بنابراین تعلق خاطر وی به ایران و هر آنچه بدان مرتبط است، پیشاپیش امری منتفی است. دست‌کم از دورانی که وی دست در دست عاملان کودتای سوم اسفند نهاد، می‌توان درباره او چنین قضاوتی کرد، به این همه وی پس از ۲۰ویازگشت به ایران، سعی کرد به‌نمادهای فرهنگی این مرزوبوم دست یازد و با پوشینه ایرانی‌از جمله «کلاه‌پوست» در انظار ظاهر شود. این رویکرد بر خلاف تصویری که امثال هوشنگ گلشیری برده‌اند، از سر اعتقاد نمی‌تواند بود،^(۱) چه اینکه پیشینه طباطباییی خلاف این‌را نمی‌داند. او در فضای پس از خلع رضاخان و آزادی نسبی فضای سیاسی و اجتماعی، بر آن بود تا با اینگونه ظاهر سازی‌ها، آن فضای گل آلود ماهی بگیرد که البته در این امر توفیقی نیافت. مردمی که هنوز سابقه و لایحه وی و فراموش نکرده بودند، این رویکرد را برنتابیند و زبان به مذمت وی گشودند. وی در ۲۲مهرماه یا نشر رساله «شعائر ملی» درصدد آمد که به‌ابهامات منتقدان پاسخ گوید و در این دفاعیه به نکاتی سخت درخور مذاقه اشاره کرد: «هی‌شنوم کلاه‌پوست گذاردن اینجانب سبب گفت‌وگوهای بدست و است در این باب سخنانی شنیده و در نتیجه خیرخواهان ذهن را متوجه ساخته است و معتقدم نظم را در این‌باره اظهار کنم. اتفاقاً مسموعاتی که قبل از آمدن به ایران از بعضی مسافرن ایرانی در فلسطین شنیدم و ملاحظه کردم که در ورطه هزاران بدبختی و تراکم امراض مزمنه مدعیان فهم‌و ادراک چگونه توجیهشان را به مسائل معطوف کرده‌اند که هر خردمندی را وارهفته می‌کند. خواهان فرصتی بومدم که صدایی در آورم و از اوهامی که قوه عاقله قدرت هضم آن را ندارد، پرده بردارم و گمان می‌کنم اکنون فرصت آن رسیده باشد.»^(۲)

■ **سیدضیاء و پیشینه کلاه و عمامه‌ا!**

طباطبایی در آغاز این جزوه پیشینه‌ای از پوشینه خویش بیان داشته و درصدد است که این رویکرد پوششی خویش را دیرینه و پرقدمت بنمایاند. گویانکه یکی از منتقدان به گذشته لباس وی ایراد کرده یا چهره و تصاویر او از تاریخ حذف شده است! سخن در این بود که فردی که از پیشگامان استعمار سیاسی و فرهنگی انگلستان در ایران بود، چگونه به گفته و کرده خویش وفادار نمانده و در جامه سنتی ایرانیان ظاهر شده است؟ طباطبایی در این باب می‌گوید: «چنانچه بسیاری می‌دانند از طفولیت عمامه به سر داشتم و پس از مراجعت از اروپا در سال

۱۹۱۲ نیز عمامه را ترک نکردم، با آنکه عمامه در آن اوقات متبدل شده بود و بعضی‌ها این سرپوش را به سر می گذاشتند تا بدین وسیله وقر و اعتباری پیدا کنند، لکن اگر ناهلانی خود را به پوششی بیارایند، دلیل آن نیست که دیگران دستار خود را از دست بدهند. تپهی یا پر بسودن مغز وجود یا فقدان فضایل نفس ابدی یا تطایب یا سرپوش و لباس انسانی ندارد. ظاهر آراسته یا زنده تأثیری در افکار و خیالات یا روشنفکری کسی نمی‌کند و با آنکه تمام برداران خود را تشویق به استعمال کلاه‌پوستی کردم، خود عمامه را نگه داشتم، زیرا از بچگی بدان معتاد بودم و نخواستم به خاطر کلاه‌پوشان عمامه را ترک کنم.

در سال ۱۹۱۷ زمان جنگ بزرگ پس از مراجعت از انگلستان در سال ۱۹۲۰ پس از فراغت از سفارت و ریاست هیئت اعزامیه فوق‌العاده ایران در قفقاز به مجدداً عمامه را به سر گذاشتم و فقط پس از کودتای سوم حوت و قبول ریاست وزرا عمامه را تبدیل به کلاه کردم، زیرا نخواستم در این مورد بدعتی ایجاد کنم و هر عمامه به سسر را به خیال ریاست وزرا بیندازم. در موقع هجرت از ایران کلاه‌پوست سیاه خود را در راه مسافرت از عراق و هند تا ماریس از سر بر نداشتم، لکن پس از ورود به اروپا چون مضم شدم گمانم زندگی کنم و توجه راهگداری را به خود جلب نکتم، سرپوش لکنی و شاپوی فرنگی را اختیار کردم، ولی به‌زودی یعنی در فصل زمستان و کوه‌گردی

از رجاع متهم خواهند کرد. کم‌تندی نمی‌کنم شنیدن این ملاحظات و احتمال چنین نسبتی تصمیم دور انداختن سرپوش لکنی و شاپوی فرنگی را در من تقویت کرد، در زیر همیشه عادت داشتم در کارهای خود تا حدی که ممکن است غور و تأمل کنم و پس از آنکه در دایره تفکیر و منطق خود تصمیمی اتخاذ کردم، تهدیدید این‌و آن یا تخویف نادانان نه فقط سبب تزلزل عقاید نمی‌شود، بلکه به مصداق «گمان و یقین بالاترم از ملامت بر نمی‌گردد سرم» عزم راسخ‌تر و تصمیمم را قطعی‌تر می‌سازد. در حیات سیاسی و اجتماعی خود به دلیل معرفت، ایمان و شجاعتی که داشتم کمتر متقلب به تأثیرات محیط شده، بلکه غالباً سعی کرده‌ام محیط را به تأثیرات فکری و استدالات عقلایی و براین منطقی منتقل کنم.»^(۳)

■ **کلاه‌پوست برای آزمون آزادی!**

همانگونه که اشارت رفت، سیدضیاء پس از بازگشت به ایران بر آن شد که -از نمد هرج و مرج ویلگی سیاسی پس از شهریور ۲۰، برای خویش کلاهی دست‌وپا کند. او در توجیه استفاده از کلاه‌پوست، توجیه غربی دست و پا کرده است، او استفاده از کلاه‌پوست را مالکسی برای سنجش آزادی و آزادی‌دیشی در شرایط پس از اختناق ۲۰ساله گرفت! آیا به‌راستی به معنی حقیقی آزادی پی برده‌اند و به درستی مفهوم آنچه را می‌طلبد فهمیده‌اند و اجازه می‌دهند یک نفر حق داشته باشد مطلق ذوق و سلیقه‌اش تااندازای که باشد، گذشته ملی تباین نداشته باشد، لباس می‌پوشد یا آزادی فرد یا فرد اقلیت یا اکثریت در دایره تنگ و افکار ناخفته عده‌ای باید محدود باشد؟ خواستم در قدم اول و در موقعی که همه میل دارند شالوده زندگانی آزاد

تاریخ

کفتدوگو۸۸۴۹۸۴۲۸

ملت را طرح‌ریزی کنند، ببینم آیا هموطنان عزیزم از هر طبقه که طالب و خواهان امنیت هستند میانی آن را چگونه سنجیده‌اند و آزادی هر فرد را با نظر احترام تلقی می‌کنند یا فقط این آزادی را منحصر به خود می‌دانند و میل دارند دیگران تابع و پیرو اندیشه سنجیده یا تصورات بوالهوسانه آنان باشند؟ مایل بودم دانسته باشم چه وظایفی را برای دولت و قوه مجریه قائل هستند؟ آیا معتقدند دولت باید در تمام شئون زندگانی اهالی و جزئیات حیات خصوصی افراد خودسرانه دخالت و حق ابتکار را از افراد سلب کند یا فقط می‌بایست وسیله تنفیذ مقرراتی شود که بر طبق قانون و مطابق میل ملت و بر حسب ضروریات از طرف نمایندگان حقیقی ملت وضع و تصویب شده باشد و نمی‌بایست قانون یا عادت‌ی را بر خلاف میل مردم بر سکنه سرزمینی تحمیل کند.»^(۴)

■ **کلاه‌لکنی: سرپوش غیرملی**

سیدضیاء در ادامه نوشتار خویش به بازتعریف پوشش ملی از دیدگاه خویش پرداخته و کلاه‌لکنی (شاپو) را از سرپوش‌های غیرملی تلقی می‌کند و می‌گوید: «به این ملاحظات و به علل دیگر که فعلاً از بیان آن خودداری می‌کنم از شاپوی فرنگی دوری می‌جویم و کلاه پوست زیننده‌ای که در ساختن آن خود مراقبت داشتم‌ام بر سر می‌گذارم و معتقدم در یک مملکت مشروطه که میبای آن بر حق حاکمیت ملی باید طرح‌ریزی شود هر فردی حق دارد هر لباس و سرپوشی که متناسب با مقتضیات اقلیمی، حالت اقتصادی، ذوق شخصی، عادت طایفگی یا خانوادگی و معتقدات وی است، استعمال کند و هر فردی می‌بایست لباس دیگری را فقط چون لباس است -با صرف‌نظر از تمام مسائل دیگر که ابداً از تطایب یا لباس ندارد -با صرف‌نظر از تمام بردباری بنگرد. به علاوه اگر کسی نسبت به نوعی لباس که با شعائر گذشته شخصی و ملی وی بیشتر تناسب دارد یا با ذوق و انس پوشنده نزدیک‌تر است رغبت بیشتر و الفت مخصوصی نشان دهد، جا ندارد مورد ملامت و اعتراض سایرین قرار بگیرد. گفته می‌شود چون سرپوش لکنی فعلاً در ایران متداول است و همه به استعمال آن عادت کرده‌اند، حکم سرپوش ملی ما را پیدا کرده است و همه باید آن را به سر کنند، سرپوش شاپویی که‌اهل قسمتی از علم‌استعمال می‌کنند و ما از دیگران چنانچه هست گرفته‌ایم، نمی‌توان کلمه ملی را بدان اطلاق کرد، زیرا کلمه ملی می‌بایست به چیزی نسبت داده شود که مخصوص آن ملت باشد. وقتی صفت مشترکی با سایر ملل پیدا کرد، مورد ندادن آن را باوص ملتی خوانند، در ممالک شوروی با آنکه غالباً سرپوش لکنی و کاسکت به سر می‌گذارند، کسانی که بتوانند در زمستان

استعمال کلاه‌پوست را ترجیح می‌دهند. سرچرچیل رئیس‌الوزرای کینسالد و جوافنکر انگلستان در سفری که زمستان گذشته به امریکای شمالی کرده بود، کلاه‌پوست به سر داشت و با این سرپوش برخلاف عادت ملی انگلستان رفتار نکرد. گذشته از آن به‌طوری که همه می‌دانند استعمال

مخصوصاً در مواقع شدت برف و باران مزایای کلاه‌پوست را بر سرپوش لکنی دریافتم، مخصوصاً برای اسکی و پاتیناز-نشر خوردن روی برف و یخ -و سایر ورزش‌های زمستانی کلاه‌پوست گرم‌تر و روی سر محکم‌تر می‌آیستد و در ورزش باد‌های تند ضرورت ندارد کسی دست خود را برای گرفتن گوشه کلاه معطل سازد. به این دلیل در زمستان کلاه‌پوست ایستگاه‌های زمستانی سایر نقاط اروپا کلاه‌پوست را استعمال می‌کرد.»^(۵)

■ **استفاده‌از کلاه‌پوست در فلسطین**
سیدضیاء در ادامه جزوه خود، درباره پوشاک خود در دوره اقامت در فلسطین مدعی است که وی در آن سامان نیز سر به کلاه لکنی (شاپو) نداده و کم‌کمان از کلاه‌پوست استفاده می‌کرده است. او مدعی است: «چند سال گذشته که در فلسطین اقامت گزیدم، کلاه‌پوست را ترک نکردم و در موقع تبدیل کلاه مأموران دولت مرا متوجه و خامت عدم‌استعمال سرپوش لکنی ساختند، ولی شنیده‌ام گرفتم. در این موقع که پس از ۲۰ سال و اندی به وطن عزیز مراجعت کردم، به نظر خود سبب اساسی نیافتم که کلاه‌پوست را ترک کنم. گرچه بعضی از دوستان حتی برادر عزیزم، حاجی سیدعلاءالدین هم را به سرپوش لکنی و شاپوی فرنگی تشویق می‌کردند و ترک آن را موجب تغییراتی می‌دانستند، گمان کردند انعکاس غیرمطلوبی در طبقاتی که خود را پیشاهنگ متحد می‌انگارند خواهد داشت و مرا به تعصب و از رجاع متهم خواهند کرد. کم‌تندی نمی‌کنم شنیدن این ملاحظات و احتمال چنین نسبتی تصمیم دور انداختن سرپوش لکنی و شاپوی فرنگی را در من تقویت کرد، در زیر همیشه عادت داشتم در کارهای خود تا حدی که ممکن است غور و تأمل کنم و پس از آنکه در دایره تفکیر و منطق خود تصمیمی اتخاذ کردم، تهدیدید این‌و آن یا تخویف نادانان نه فقط سبب تزلزل عقاید نمی‌شود، بلکه به مصداق «گمان و یقین بالاترم از ملامت بر نمی‌گردد سرم» عزم راسخ‌تر و تصمیمم را قطعی‌تر می‌سازد. در حیات سیاسی و اجتماعی خود به دلیل معرفت، ایمان و شجاعتی که داشتم کمتر متقلب به تأثیرات محیط شده، بلکه غالباً سعی کرده‌ام محیط را به تأثیرات فکری و استدالات عقلایی و براین منطقی منتقل کنم.»^(۶)

■ **کلاه‌پوست برای آزمون آزادی!**

همانگونه که اشارت رفت، سیدضیاء پس از بازگشت به ایران بر آن شد که -از نمد هرج و مرج ویلگی سیاسی پس از شهریور ۲۰، برای خویش کلاهی دست‌وپا کند. او در توجیه استفاده از کلاه‌پوست، توجیه غربی دست و پا کرده است، او استفاده از کلاه‌پوست را مالکسی برای سنجش آزادی و آزادی‌دیشی در شرایط پس از اختناق ۲۰ساله گرفت! آیا به‌راستی به معنی حقیقی آزادی پی برده‌اند و به درستی مفهوم آنچه را می‌طلبد فهمیده‌اند و اجازه می‌دهند یک نفر حق داشته باشد مطلق ذوق و سلیقه‌اش تااندازای که باشد، گذشته ملی تباین نداشته باشد، لباس می‌پوشد یا آزادی فرد یا فرد اقلیت یا اکثریت در دایره تنگ و افکار ناخفته عده‌ای باید محدود باشد؟ خواستم در قدم اول و در موقعی که همه میل دارند شالوده زندگانی آزاد

باشند این عادت چون مفید و برای تطور و ترقی ملت لازم است باید مرعی‌الاجرا شود. این یک نظر به است، لکن اگر می‌خواهیم حکومت ملی داشته باشیم و آزادی هر فردی را محترم بشماریم و سرنوش خود را دست‌خوش وزش هر برادی قرار ندهیم می‌بایست این قانون و عادت را با دلیل و برهان و نه هوس و سفسطه به محکمه افکار مراجعه دهیم. هر چه افکار عمومی حکم داد آن را قانون و عادت ملی بخوانیم و سرمشق خود قرار دهیم و با این رویه حق ابتکار را از افراد ملت نگیریم و به دیگران هم مجال بدهیم سلیقه ذوق و سنجش خود را در طرز سرپوش ملی اظهار دارند.»^(۷)

■ **عمامه» در گذر تاریخ**

طباطبایی در ادامه رساله شعائرملی، با اشاره به استفاده عمده رجال علمی و دانشوران ایرانی از عمامه در طول تاریخ، این لباس را اصیل و ملی تلقی کرده و می‌گوید: «ملل را نباید رمه گوسفند فرض کرد و برای آنها چوپان را لازم دانست. مللی که به شخصیت خود واقف هستند از داشتن رجال مطلق العنان باید خود را مستغنی بدانند. ملل به داشتن مرئی، مقتدا، هادی و مشفق احتیاج دارند. اسلحه برنده این هادیان و مربیان باید فقط با منطق، حکمت، تفکیر و معرفت باشد. استدالات راهمناهی و نصایح آنان باید به قدری قوی و منطقی باشد که اهتزاز افکار شان بتواند امواج هرزه و پرآکنده افکار مستست را به قوت جاذبه معرفت جذب و به محور دانش و نقطه خرد تمرکز دهد. قبل از تاخت و تاز مغول سرپوش ایرانیان عبارت بود از کلاه نمدی و عمامه به اشکال و الوان مختلف و این دو سرپوش را قبل از اسلام هم استعمال می‌کردند. با همین کلاه نمدی و عمامه بود که حکمرانان ایران بر تواقدر خود را در سراسر آسیای مرکزی توسعه دادند و سپاهیان این سرزمین از سواحل مدیترانه تا ماورای هیمالیا و ماوراالنهرین تا قیاقوس هند را تحت سلطه و اراده خود در آورند. با همین عمامه بود که خواجه نظام‌الملک طوسی بزرگ‌ترین دارالغنون و بیمارستان را در بغداد بنا نهاد، نیشابور را مرکز تربیت فکری شرق و در آن زمان دنیا قرار داد و از اقصی نقاط عالم هر طالب معرفت و خواهان دانشی را به سوی دشت اسفراین می‌کشانید. شاه عباس مرحوم و سایر سلاطین صفویه با عمامه‌های رنگارنگ ۹۹۹ کاروانسرا، صدها مدرسه علمی و آثار بی‌شمار دیگری را بنا کردند و در حالی که در آن دوره نظیر چنین مقتضیات زمان در سراسر اروپا انگشت‌شمار بود و این آثار بدع صفوی طوری توجه دنیسای عقب‌مانده دیگران را به خود جلب کرد که کلمه کاروانسرا لغت بین‌المللی اروپایی شد و در تمام لغات مغرب زمین و فرهنگ آنها نوشته شد و غالباً این کلمه را در مورد ذکر امثال استعمال می‌کنند. نه فقط پسرپار عظیم‌الشأن عمامه بر سر داشت، بلکه عمده مهندسین، معماران، بنایان، تجاران، نقاشان، کاشی‌سازان، شیشه‌گران و زینت‌گران این مدارس، کاروانسراها، بل خواجوی اسفهان و سایر آثار حیرت‌آور همه عمامه یا کلاه

نمدی به سر داشته‌اند.»^(۸)

■ **وحدت لباس، بی‌تأثیر در وحدت ملی**

طباطبایی نگاشته خویش را با طرح این نکته به پایان می‌برد که آیا وحدت پوشش می‌تواند به وحدت ملی منتهی شود؟ پاسخ او به این پرسش منفی است و به این ترتیب وی دیدگاه خود را درباره بگیروی‌بندنها حتی کشتارهای رضاخان در این مقوله اظطیار می‌درد. وی می‌گوید: «صورتا اینکه هوشلکی در لباس تأثیری در وحدت ملی دارد فقط برای کسانی ممکن است که تاریخ و اسباب اختلافات بشر را نظر دور دارند. اگر اتحادشکل موجب یگانگی و سلم می‌شدد اروپوی متمنند و یک‌شکل نمی‌بایست جنگ و اختلافاتی رخ دهند. برای ایجاد وحدت ملی عوامل چندی را باید در نظر گرفت که مهم‌تر از همه تجانس سنجش -سزدیکی معتقدات و اشتراک منافع است که در ممالک مشرق‌زمین اولی بیش از دومی دارای نتایج و اهمیت بوده است. سسکنه مملکت ایران از طوایف مختلفی تشکیل شده است. این طوایف در زبان، عادات، اخلاق، خوراک و پوشاک چه بسا شباهتی با هم نداشته‌اند، لکن مبانی معتقدات، معنویات و گاهی اشتراک منافع غالباً آنان را با یکدیگر متحد و مربوط می‌ساخت. گرچه به‌واسطه سوادهاره حکومت و اشتباهات رجال طهران این جبل متین کم‌پوشش منززل شد، ولی با مختصر عنایت و توجهی ممکن است موجبات دوام و قوام آن را فراهم کرد.»^(۹)

■ **پی‌نوشت‌ها:**

۱- هوشنگ گلشیری در اثر خود تحت‌عنوان «جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور» سعی کرده تا سیدضیاء را با آل‌احمد همسو نشان دهد
۲- ر. ک به ضمیمه «جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور»، رساله شعائرملی، ص ۲۲۰
۳- ر. ک به: همان، صص ۲۲۰ - ۲۲۱
۴- ر. ک به: همان، صص ۲۲۲ - ۲۲۳
۵- ر. ک به: همان، صص ۲۲۲
۶- ر. ک به: همان، صص ۲۲۳ - ۲۲۲
۷- ر. ک به: همان، صص ۲۲۵
۸- ر. ک به: همان، صص ۲۲۹ - ۲۲۸

سیدضیاء در میزوعه خود در منطقه سعادت آباد تهران